شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

سال پانزدهم
۱ آذر ۱۴۰۲
۸ جمادی‌الاولی ۱۴۴۵
شماره ۴۰۹۰

۴شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
به اطلاع مخاطبان محترم روزنامه شهرآرا می‌رساند، به زودی شماره‌های تماس با این مؤسسه اعلام خواهد شد.

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای



دمای هوای مشهد
رطوبت هوا ۵۰٪ ↓ ۲° ↑ ۱۵°
صبح ۱۱ ظهر ۱۳
عصر ۱۲ شب ۱۰

اوقات شرعی مشهد
اذان ظهر ۱۱:۱۷:۳۵ نیمه‌شب شرعی ۲۲:۳۳:۲۴
غروب آفتاب ۱۶:۱۹:۴۱ اذان صبح فردا ۰۴:۴۷:۵۷
اذان مغرب ۱۶:۳۹:۲۹ طلوع آفتاب فردا ۰۶:۱۶:۲۸

اول شخص

تحفه گلچین

یادی از احمد گلچین معانی، که گنجینه موزه قرآن آستان قدس رضوی را تأسیس کرد



امید حسینی نژاد
روزنامه نگار

آبان سال ۱۳۴۶ خورشیدی بود که با حمایت تولیت وقت، موزه قرآن آستان قدس رضوی در دارالزهد تشکیل شد. انتخاب قرآن های نفیس برای نمایش در موزه به عهده کسی بود که سال های سال عمر خود را صرف شناخت و معرفی نسخه های خطی نفیس ایران کرده بود. او در همان دوره شاهد اتفاقی شگرف در حرم رضوی بود. برخی از خدام حرم به او اطلاع دادند که سال های سال پیش چندین کیسه در پوشش زیرگنبد کشف شده بود، اما کارگران متوجه محتویات داخل آن نشدند. تا مدت ها این کیسه به مکان های مختلفی منتقل می شد. در اواسط سال ۱۳۴۸ این کیسه ها به کتابخانه منتقل شد. احمد گلچین معانی که در آن سال ها کارشناس کتابخانه و نماینده باقرپیرنیا، تولیت وقت، برای سامان دهی کتاب های خطی کتابخانه بود، با بررسی این نسخه ها گنجینه ای نفیس را کشف کرد. ۲۶ جزء قرآن به خط حسین بن وراق، در میان این کیسه ها بود. او که پیش از آن سه جزء از این قرآن ها را در موزه قرآن به نمایش گذاشته بود، از پیدا شدن باقی این جزوات در پوست خود نمی‌گنجید.

در همان زمان تعدادی از نسخه های نفیس همین مجموعه از سوی یکی از خدام به سرقت رفته و فروخته شده بود. برخی از این نسخه ها سر از کتابخانه های انگلیس درآورده بودند. گلچین معانی با پیگیری زیاد توانست این نسخه ها را به کتابخانه بازگرداند.

احمد گلچین معانی دستی در شعر نیز داشت. او شاعری خوش قریحه بود و بسیاری از شعرای کشور او را در مقام شاعری چیره دست می شناختند. گلچین معانی در دو بیت چکیده عمر خود را چنین به تصویر کشیده است:

کارم همه تحقیق در اوراق عتیق است/ وز خویشتنم غافل و تشویش ندارم
مصروف کتاب است مرا تا نفسی هست/ از عمر گرفتم نفسی بیش ندارم

احمد گلچین معانی در هجدهم دی ۱۲۹۵ در تهران چشم تماشا به جلوه های هستی گشود. در سال ۱۳۱۳ پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی، به استخدام وزارت دادگستری درآمد و در ثبت کل مملکتی به خدمت پرداخت. به مدت ۲۶ سال، مدارجی را پیمود و پانزده سال در دادگاه های بدوی و تجدید نظر تعدیل مال الاجاره ها عضویت اصلی داشت. در ماه تیر ۱۳۳۸ قصیده ای برای جلب موافقت اولیای امور با آغازینه زیر سرود و از آن شغل پردردسر نجات یافت:

چند در دیوان نشستن خیز و دیوان واگذار/ نیستی دیوانه دیوان را به دیوان واگذار

در پایان سال ۱۳۱۴ که استاد گلچین به انجمن ادبی حکیم نظامی راه یافت و با نظامی پژوه نامور، زنده یاد وحید دستگردی، باب آشنایی گشود، در اثر حشر و نشر با ادبا و شعرای انجمن یادشده، سرایندگی را جدی گرفت و به شکوفایی هرچه بهتر و بیشتر طبع شاعری خود پرداخت. بعد از درگذشت استاد وحید دستگردی و پیش از آنکه فرزند وی، مرحوم محمود وحیدزاده، به نشر مجله ارمغان و تشکیل دوباره انجمن حکیم نظامی اقدام کند، به پیشنهاد استاد گلچین، همدمان و همراهان انجمن، در منزل زنده یاد محمد علی ناصح، غنچه وار فراهم انجمن ادبی ایران را بنیاد نهادند.

نخستین کتابی که استاد گلچین معانی به تصحیح آن پرداخت، «تذکره یخچالیه» نام داشت. این کتاب در سال ۱۳۲۱ نشر یافت. در سال ۱۳۳۰، استاد گلچین به خدمت در کتابخانه ملک پرداخت و از نزدیک با متون خطی تماس پیدا کرد. این مدت هشت سال طول کشید. در سال ۱۳۳۶ متن مصحح و منقح لطائف الطوائف فخرالدین علی بیهقی را روانه بازار فرهنگ و ادب کرد. در سال ۱۳۳۸ در کتابخانه مجلس شورای ملی به کار پرداخت و پس از چهار سال خدمت، در اسفند ۱۳۴۲ به درخواست خود بازنشسته شد.

در مرداد ۱۳۴۳ به دعوت نیابت تولیت وقت، برای تنظیم فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی به مشهد مقدس رفت و در آنجا با انعقاد قراردادی سه ساله که چهار بار تجدید یافت، نخست به سمت کارشناس امور کتابخانه ها و سپس با حفظ سمت، به عنوان مشاور فرهنگی نیابت تولیت، جمعا دوازده سال اشتغال داشت و افزون بر کارهای متعدد، به تدوین و تنظیم پنج مجلد فهرست توفیق یافت. بدین ترتیب، استاد احمد گلچین معانی، ۲۵ سال از عمر گران مایه خود را در کتابخانه های ملی ملک، مجلس شورای ملی و آستان قدس رضوی گذراند و مصروف کتاب و تحقیق داشت.

در هنگام خدمت، تحصیلات خود را پی گرفت و از محضر استادان و دانشوران بهره ها جست. در سال ۱۳۵۶ شورای دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، به پیشنهاد زنده یاد، دکتر غلامحسین یوسفی و با تأیید شورای نامبرده، صلاحیت علمی ایشان را برای تدریس در دوره های فوق لیسانس و دکتری به تصویب رساند که ایشان تا تعطیلی دانشگاه ها به تدریس و تعلیم دانشجویان همت گماشت.



شهرآشوب در شعر فارسی

شهرآشوب اصطلاحا از انواع شعر (به لحاظ موضوع) است و به اشعاری اطلاق می‌شود که درباره پیشه‌وران و تعریف شغل و صنعت آن ها سروده باشند. چنین اشعاری از نظر جامعه شناسی و نیز در برداشتن لغات و اصطلاحات فنی و نام ابزارهای کار در حرفه ها و صنایع رایج در دوره های مختلف زندگی بشر اهمیت بسیار دارد. پیشه‌وران اعم از صنعتگران، فروشندگان کالاهای گوناگون و دیگر طبقات اجتماعی در شهرآشوب ها، زیبارویانی فتنه‌گرند و شهرآشوب سرایان، عشق و محبت به این اصناف را چاشنی شعر خود می‌کنند تا توصیف پیشه‌وران و صنعت و ابزارهای کارشان برای خوانندگان ملال‌آور نباشد. زنده‌یاد احمد گلچین معانی کتابی به نام شهرآشوب در شعرفارسی دارد و در آن سرایندگان شعر فارسی را که دستی در سرودن شهرآشوب داشته‌اند به ترتیب الفبا به اختصار معرفی کرده، سپس برخی از اشعار آن ها را که به شیوه «شهر آشوب» سروده شده فراهم آورده است. انتهای کتاب شامل فهرست اعلام، فهرست نام جای ها و فهرست کتب و رسالات است. گلچین معانی در این کتاب اشاره می‌کند که مدت ها به دنبال نسخه‌ای از شهرآشوب لسانی شیرازی بوده است، اما این نسخه دستیاب نمی‌شود. سرانجام در سال ۱۳۶۶ خبردار می‌شود که نسخه‌ای از این اثر در تملک آیت‌ا... خامنه‌ای بوده است. او این نسخه را از ایشان دریافت و در یاداشتی در حاشیه همین کتاب به این اتفاق اشاره می‌کند.



عکس زائر



دورهمی در صحن آزادی

خانواده ورامینی در صحن آزادی دور هم نشسته بودند. آن ها که بعد از سه سال دوباره توفیق زیارت بارگاه مطهر رضوی نصیبشان شده بود. از حرم دل نمی کندند. حلقه زده بودند گرد پدربزرگ و مادربزرگ خانواده و به خاطرات جوانی شان از سفر به مشهد گوش می کردند. مادربزرگ برای سلامتی فرزندانش و عاقبت به خیری شان رو به گنبد طلا دعا می کرد و پدربزرگ آرزو داشت تا وقتی که زنده است محتاج کسی نشود و دستش فقط در پیشگاه خدا و حضرت رضا(ع) بلند باشد.

عکس: مائده ابراهیم‌زاده | شهرآرا

همسایه هم‌زبان

جای خالی یک میدان



سید محمدرضا هاشمی
روزنامه نگار

گل‌کاری خیابان طبرسی، پایین خیابان، بست بالا، فلکه آب و مکان های این چنینی سال های بسیاری است که آدم ها را در اطراف حرم مطهر به هم رسانده. مثلا من خودم همیشه قرارم با بچه های فامیل برای رفتن به حرم، فلکه طبرسی بود. فلکه ای که به گل‌کاری طبرسی نیز شناخته می شد، اما جمعه این هفته وقتی کله صبح داشتم برای پوشش یک برنامه خبری به سمت مقصد می رفتم، دیدن جای خالی حوض و گل‌کاری طبرسی برق از سرم پراند. راستش را بخواهید جا خوردم. هرچه با خودم کلنجار رفتم دیدم نمی توانم گل‌کاری فلکه طبرسی را از خاطراتم پاک کنم. نبود فلکه طبرسی یعنی گم شدن خاطراتم. گم شدن خاطرات آدم های بسیاری که عادت کرده بودند یکدیگر را جایی دورمیدان پیدا کنند و باهم به زیارت بروند. حالا از فلکه طبرسی تنها عکس هایی در آلبوم زائران باقی مانده است. عکس هایی که هرکدامشان یادآور خاطرات خوش روزهای زیارت است. عکس هایی که احتمالا در آلبوم های بیشماری در جغرافیای مختلف هستند و پشت سر تمام آدم ها گنبد طلا برق می زند. من عادت دارم همیشه با راننده تاکسی ها حرف بزنم. به خصوص آن هایی که لهجه غلیظ مشهدی و سن و سال زیادی دارند. یک بار به پست یک راننده تاکسی خوردم که خیلی خوب قصه تعریف می‌کرد، زمستان بود و بحث کشید به سرمای هوا در سال های دهه ۷۰. تازه چهارراه مقدم را رد کرده بودیم و ماشین داشت به سمت فلکه طبرسی و حرم می رفت که راننده با همان لهجه مشهدی قشنگش گفت: «یک سالی در مشهد آن قدر برف زیاد آمده بود که وسط همی فلکه طبرسی یک کوه برف جم رفته بود. بعد آدما مرفتن بالای ساختمون دورمیدون خودشان ره مندا‌ختن رو برفا.»

هرچند حالا دیگر خبری از فلکه طبرسی نیست و خط بی آرتی جایش را گرفته است، اما آن میدان و خاطراتش همیشه برای من زنده اند، برای من و همه آن هایی که سال های زیادی برای رفتن به زیارت میعادشان فلکه طبرسی بود.

چکامه

شاها نظرکن گوشه ای بر زائر دل خسته ات

من آمدم من آمدم
خندان و گریان آمدم
دارالشفای من تویی
سوی خراسان آمدم
رو بر نگردانم دمی
از گنبد و گلدسته ات
شاها نظرکن گوشه ای
بر زائر دل خسته ات
ای ماه هشتم پیش تو
خورشید، کوتاه آمده
بهر طواف کوی تو
هفت آسمان راه آمده
ایمان تویی، اکرام تو
رحمت تویی باران تویی
از راه دوری آمدم
حج تهیدستان تویی
بهر گدایی آمدم
من تشنه لب تا خانه ات
شاها بنوشان بر لبم
از آب سقاخانه ات
شاید شفا پیدا کند
در این غریب آباد تو
بستم دل دیوانه را
بر پنجره پولاد تو
پیش کبوترهای تو
از گندمی کمتر منم
امشب ببین گل های اشک
روییده بر پیراهنم

سعید بیابانکی

